

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معنویت خاندان شیخ محمدتقی رازی

محمدعلی نجفی

نجفی اصفهانی

مقدمه

نام برخی از افراد یا خاندان‌ها امر یا اموری را تداعی می‌کند. خاندان شیخ محمدتقی رازی نجفی اصفهانی صاحب هدایة المسترشدين و تبصرة الفقهاء ورسالة صلاتیه متوفی ۱۲۴۸ ق تبصر و تخصص در اصول فقه و فقهت، ریاست و مرجعیت دینی، تألیف و تصنیف، تدریس و شاگردپروری، جهاد و تلاش برای اعلاى كلمه حق و برطرف کردن شبهات باطله مغرضین، دیانت و مقامات معنوی و پاسداری از مرز دین تا پای جان و شهادت و در يك كلمه انسانیت را تداعی می‌کند. بحث من در این مقال فقط پیرامون مقامات معنوی این خاندان است. ابتدا از سلسله‌جنبان این خاندان معظم شروع می‌کنیم.

مقامات معنوی آیه‌الله شیخ محمدتقی (حدود ۱۱۸۵-۱۲۴۸ ق)

فرزندش آیه‌الله العظمی حاج شیخ محمدباقر نجفی اصفهانی در مورد پدرش گوید: «إني لما رأيت الرسالة الشريفة، بل الجوهرة النفيسة التي أدرجت في كتاب «هداية المسترشدين في شرح أصول معالم الدين» التي صنّفها وهذّبها والدي الإمام، عماد الإسلام، فقيه أهل البيت عليه السلام مشكاة الحنادس الظلام، ومربي الفضلاء الكرام، بل أستاذ العلماء الأعلام، وفخر الفقهاء العظام، كشّاف غوامض عوibsات العلوم بفهمه الثاقب، وحلال مشكلاتها بفكره الصائب، محيي ما درس من سنن المرسلين، ومحقق حقايق السابقين، طود العلم الشريف، وعضدالدين

۱. الحنادس: جمع حندس: الليل المظلم والظلمة «القاموس المحيط، ج ۲، ص ۲۰۹».

الحنيف، مالك أزيمة التصنيف والتأليف، الذي جمع من أنواع الفنون فانعقد عليه الإجماع، وتفرد بأصناف الفضائل فبهر النواظر والأسماع، فما من فنٍ إلّا وله فيه القدح المعليّ والمورد العذب المحلّي، إن قال، لم يدع قولاً لقاتل، أو طال، لم يأت غيرُه بطائل، أو صنّف، ألف أشتات الفنون كالدّر المكنون، وإذا جلس مفيداً في صدر ناديه^٢ وجثيت^٣ بين يديه طلاب فوائده وأياديه، ملأ أصداف الأسماع من الدرّ الفاخر، وبهر الأبصار والبصائر محاسن ومفاخر؛ فهو علامة البشر ومجدّد المذهب في القرن الثالث عشر قدّس الله سبحانه نفسه الزكية، وأفاض على تربته المرحم الرحمانية، و رفع مقامه في بحبوحة جنته، و جمع بينه وبين أمته وجدتها مشتملة على تحقيقات فائقة تفرد بها عن السابقين، وتدقيقات رائقة لم يسبقه إليها أحد من الأوّلين والآخريين، قد عملها في إبطال القول بالظنّ المطلق، وإثبات المذهب الحقّ كشف فيها عن مشكلات هذه المسألة نقابها، وذللّ صعابها، وملك رقابها، وحلّل للعقول عقالها، وأوضح قيلها وقالها.

ففوائدها في سماء الإفادة نجوم، وللشكوك والشبهات رجوم، غير أنّها قد استصعب على علماء هذا العصر حتّى اختفت عليهم دقايقها، وانطوت عنهم حقايقها، فجعلوها غرضاً لسهام النقض والإبرام، وليس ذلك إلّا من زلل الأفهام...»^٤.

٢. النادي: المكان، المجلس، العشيّة «مجمع البحرين، ج ٤، ص ٢٨٩».

٣. جثا كدعا ورمي...: جلس على ركبته أو قام على أطراف أصابعه «قاموس المحيط، ج ٤، ص ٣١١».

٤. «من وقى آن رساله شريف، بل آن گوهر نفيس را ديدم كه در كتاب هداية المسترشدين في شرح أصول معالم الدين مندرج شده بود كه پدر گراندردم آن را تهذيب کرده بود. همو كه تكيه گاه اسلام است و فقيه اهل بيت، چراغ [روشن كننده] تيرگي هاي تاريك، آموزگار فضلاي گرامی، بلکه استاد بزرگان و فخر فقهائى عظام، حلال و گره گشای دشواری های سخت علوم با فهم تيزنگر و اندیشه درستش، زنده کننده سنت های فراموش شده پیامبران و تثبيت کننده حقايق گذشتگان، كوه شريف علم و مددكار دين حنيف، مالك زمام تصنيف و تأليف كه انواع فنون را گرد آورد و همگان بر آن اجماع کرده اند، و يگانه در انواع تصنيف و تهذيب كه ديدگان و گوش ها را مبهور کرده است. هيچ فنى نيست مگر اينكه وى در آن دست بالا را دارد و آبشخور گواراى شيرينش در نزد اوست. اگر سخن بگويد، جاى سخن براى كسى باقى نگذارد يا اگر سخن طولانى كند، ديگران نتوانند سخنى فايده مند چنان سخنان او بياورند، يا اگر تصنيفى كند، فنون پراكنده را چنان مرواريدهاى ناب به رشته درآورد. اگر براى افاضه در صدر مجلسش بنشيند و دانش اندوزان فوائد و فرائدش روبروى او به زانو بنشينند، صدف گوش ها را از مرواريدهاى درشت فاخر آكنده سازد و ديدگان و دل ها را از محاسن و مفاخر مالا مال گرداند. او دانشى مرد احياكننده مذهب در قرن سيزدهم است - كه خداى روح پاكش را مقام قدوسى دهد و بر تربتش رحمت هاى رحمانيش را فروبارد و در ميان بهشت مقامش را برفرازد و او را با امامانش گردآورد... آرى، چون كتاب او را ديدم، مشاهده كردم تحقيقاتى عالى در آن هست كه در ميان گذشتگان منحصر به فرد است و مباحثى دقيق هست كه كسى از پيشينيان و پسينيان تاكنون آنها را مطرح نكرده است. او در ابطال قول به ظن مطلق و اثبات مذهب حق كوشيده و پرده از مشكلات اين مسأله برداشته و دشواری های آن را هموار کرده و گره های آن را برای عقول گشوده و نظرات

نواده اش مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ محمدتقی آقاجنئی اصفهانی در مورد جدش چنین می نویسد:
«آئی رأیت فی بعض مکاتیب جدی العلامة الشیخ محمدتقیّ أعلى الله فی الخلد مقامه أشياء وعجائب؛ فإنه قد رأى القابیل مقیداً فی جوّ الشمس. وأنه لما كان مشغولاً بالاعتکاف فی مسجد الکوفة، كان یسمع صوت الإمام ویکامله ویستفاض من قدسه صلوات الله علیه نبذة من العلوم المکنونة، وکتب بخطّه الشریف: "آئی كنت أخطبه وینحاطبني، فعرضني عالم الفناء والمحو مدّة ثلاث ساعات كنت أسمع تسبیح الجهادات؛ ثمّ غاب عنيّ وما رأيت بعد ذلك إلا فی مشهد مولانا الرضا علیه السلام، فرأيت زائراً مشغولاً بالبکاء"»^۵.

نتیجه اش آیه الله العظمی ابوالمجد شیخ محمدرضا نجفی اصفهانی در مورد جدش چنین می نویسد:
«ترکني علوّ مجده فی وصفه علیّ من باقل، وإن كنت أفصح من سبحان وائل؛ إذ مفاخره تحرس المصقع اللسن، ومآثره تحیر الذکي الزکن؛ فأقصى القول ینخفض عن أدنی معالیه، وغایة الوصف تقصر عن أقلّ مساعیه. فما کلف طرف الیراع أنه یجری فی میدان وصفه إلا أحجم، وما حام طائر الفکر فی جوّ فضایله إلا رجع مخصوص الخوافی، قائلاً: ما أنا ومحبب الفلک الأعظم! فماذا عسی أن یبلغ البلیغ فی وصف إمام أقرت الأئمة له بالتقدّم والتفضیل، واعترفت له بعدم النّد والمثیل؟!»

یفتخر العلماء بفهم ظاهر کلامه، وتقرّ بالعجز عن درک حقیقه مرامه. یبلی ثوب الدهر وثیاب فضائله غصّة جدیدة، وتطیش السهام وسهام أفكاره صائبة سدیدة.

عفی طول العهد فضل سواد دثوراً، وفضله کلّمًا طال العهد یزداد ظهوراً؛ فلا غرو أن کان العلماء یقفون

پیرامون آن را روشن ساخته است. بدین سان، فوائد این کتاب در آسمان علم چنان ستارگان می درخشد و شکوک و شبهات را دور می کند، اما چون فهم آن بر علمای این زمان دشوار گشته تا آنجا که دقایق آن از نظر ایشان پنهان شده و حقایق آن نهفته گشته، آن را در معرض تیرهای نقض و نقد خود قرار داده اند؛ و البته این جز از لغزش ذهن ها، از چیزی دیگر ناشی نشده است». شرح هدایة المسترشدین، ص ۶۶.

۵. «من در یکی از نوشته های جدّ علامه ام شیخ محمدتقی - که خدا در بهشت جاودان مقامش را بالا برد - چیزها و عجایب دیدم. او قابیل را در جوّ خورشید دیده بود که دست و پا بسته است؛ و اینکه آن زمان که در مسجد کوفه به اعتکاف مشغول بود، صدای امام را می شنید و با ایشان سخن می گفت و از انفاس قدسی او - که درودهای الهی بر او باد - پاره ای از علوم نهفته را فرامی گرفت. وی به خط شریف خود نوشته است: "من او را مورد خطاب قرار می دادم و او نیز مرا مخاطب قرار می داد؛ از این رو عالم فناء و محو به مدت سه ساعت بر من هویدا گشت که تسبیح جهادات را می شنیدم. سپس از دیدگانم محو شد و بعد از آن دیگر ایشان را ندیدم تا در مشهد مولایمان رضا - که درود خدا بر او باد - مشاهده کردم. دیدم زیارت می کند و گرم گریه است"» اشارات ایبانه، ص ۳۳۹.

عند ظاهر كلامه وقوفهم عند النص الصريح، ويقدمونه على غيره تقديمهم على الضعيف الخبير الصحيح. لا تأتم صفوف أفكارهم بغير كتابه، ولا تسجد أبصارهم في غير محرابه، ولا يرتلون في آناء الليل والنهار غير آياته، ولا يقرون بغير معجزاته؛ فهو الذي علمهم سلوك طريق التحقيق، وأبان لهم أعلام التدقيق، وذلل لهم من صعاب المسائل شمسها، وأطلع لهم بعد الأفول شمسها.

قرب لهم من المطالب الشاسع البعيد، وسهل لهم منها العسير الشديد؛ فكل محقق بعده فهو مقتفٍ لآثاره، مستضيء في دياجى العضلات بأنواره، متطفل على لذيذ مواعده، ملتقط من غوالي فرايده، مغترف من بحار فضائله، مقتطف من ثمار خياله، مجتهد في تقليده، مقلد بعقوده عاطل جيوده.

كانت أمة العلم في فترة حتى بعث منها رسولاً، وأنزل كتابه عليهم تنزيلاً. ولعمري إن الأنامل تكل عن إحصاء فضائله لو رامت العد، وأحسن حد لعلاه أنه ليس يُحد، وخيام فضائله غير مفتقرة إلى أطناب الإطناب، ومستغنية عن الإطالة والإسهاب.

من كان فوق محل الشمس موضعه فليس يرفعه شيء ولا يضعه
وإذا استطال الشيء قام بنفسه وصفات ضوء الشمس يذهب باطلاً^٦

٦. «مقام والای او مرا چنان "باقل" گرداند [که عاجز از توصیف اویم] اگر چه از سبحان وائل هم فصیح ترم؛ چرا که افتخارات او خطیب زبان آور را هم بی زبان می کند و فضائلش هوشمند دانشمند را حیران. بالاترین سخن از کمترین فضائل والایش پایین تر است و نهایت وصف برای کمترین تلاش هایش نارساست. نوک قلم را خواستم به سختی در میدان او صافش بگردانم، نگشت و پرنده افکار در آسمان فضایلش خواست طیران کند، بال و پر بریده بازگشت و گفت: مرا چه کار به آنکه فلک اعظم را قوس داده است؟! انسان بلیغ در وصف پیشوایی [چون او] به کجا خواهد رسید جایی که سرآمدان بر تقدّم و تفضیل او اقرار کرده اند و بر همتا و همانند نداشتن او اعتراف نموده اند؟! علما به فهم ظاهر کلامش می بالند و اقرار دارند که از درک باطن کلامش ناتوانند. لباس روزگار کهنه می شود و فضایل او نو به نو است. تیرها به خطا می روند و افکار او درست و استوار است. گذشت زمان هر لباسی را از بین می برد، اما کلمات او هر چه روزگار می گذرد بیشتر آشکار می گردد. بنا بر این عجب نیست که علما همچون تأملشان در نصوص صریح، در برابر ظاهر کلامش توقف می کنند و همان را نیز بر دیگر سخنان مقدم می دارند، آن چنان که خبر صحیح را بر ضعیف مقدم می شمارند. صفوف اندیشه هایشان جز به کتاب او اقتدا نمی کند؛ دیدگانشان جز بر محراب او سجده نمی برد؛ در دل شب و در طول روز جز آیتش را نمی خوانند و تنها به معجزات او اقرار دارند؛ چه، اوست که پیمودن راه تحقیق را بدانان آموخت و مواضع تدقیق را برایشان روشن ساخت و مسائل سخت دیریاب را برای آنان هموار کرد و خورشید حقیقت را پس از افول آن بر آنان تاباند. آنچه از مطالب دور از دسترس بود بر آنان نزدیک کرد و آنچه را دشوار بود آسانش کرد. هر محققى پس از وی مقلد آثار اوست و در تیرگی های مشکلات از انوار او پرتو می جوید و بر خوان گسترده اش می نشیند و از گوهرهای

نتیجه دیگر وی آیه الله حاج شیخ مهدی نجفی به نقل از نواده وی آیه الله العظمی شهید حاج شیخ نورالله نجفی چنین می نویسد: «ظهر الإسلام و مرجع المسلمین آقای حاجی شیخ نورالله نجفی دام ظلّه العالی حدیث فرمود از ابوزوجه خود، شیخ جلیل عابد، حاجی شیخ عبدالکریم شیرازی، از علامه محققین شیخ محمدتقی، جدّ اعلیٰ علیه السلام فرمود: در راه مشهد مقدّس طلبه ای را دیدم پیاده می رود؛ به مکاری سفارش کردم سوارش کند. منزل دیگر دیدم باز پیاده است؛ از مکاری مواخذه نمودم، گفت: راضی نشد سوار شود. خواستم به او عتاب کنم، دیدم بر هوا می رود. و بعد گفت: دو هندوانه یکی کوچک و یکی بزرگ در این نزدیکی است. از آن تناول کردم و فرمود: پس از ۱۲ سال دیگر خبر من به شما می رسد. پس از مدّت مزبور در مسجد شاه مشغول تدریس بودم که شخصی به من گفت: شما را در مدرسه جدّه می طلبند. رفتم و [با او] مشغول صحبت گشتم. از آن جمله فرمود: خدا را بندگانی است که اگر بخواهند این حجره طلا می شود. دیدم حجره طلا شد؛ اشاره نمود، به حال نخستین شد. مرا به بام مدرسه برد و از آنجا پا به هوا گذارد و برفت».^۷

سومین نتیجه وی در موردش می نویسد: «شیخ ما علاوه بر ... يك قسم از میل و مذاق عرفانی و اشتغال به سیر و سلوک، طریقت نیز داشته و نسبت به شخصی از مردان راه موسوم به درویش کافی که سیّدی گوشه نشین در قصبه نجف آباد بوده ارادت می ورزیده است».^۸

وی همچنین در رساله خاندان من چنین گوید: «شیخ محمدتقی علاوه بر مراتب علم شریعت، صاحب يك مذاق عرفانی و سلیقه درویش پرستی نیز بوده، علانیه اظهار ارادت و سرسپردگی به درویش کافی می نموده است. شرح طریقت و احوال زندگانی درویش [مزبور] را کاملاً نمی دانم؛ این قدر معلوم است که او سیّدی به جلالت قدر معروف، ساکن قصبه نجف آباد بوده اولادش هنوز در آن حدود هستند. شیخ محمدتقی همه هفته از

گرانبهایش دُرّ برمی گزیند و از دریای فضائلش بهره می گیرد و از میوه های شاخسارانش ثمر برمی چیند و در تقلید از او اجتهاد می کند و از دُرّ او سینه اش را که خالی از زینت است زیور می بندد. به جانم سوگند که انگشتان اگر بخواهند فضائلش را به شمار آرند، خسته گردند. و بهترین حدّ برای والایی او آن است که [گفته شود]: او نامحدود است. خیمه های فضائل وی به طناب های اطناب نیاز ندارد و از درازگویی و زیاده گویی بی نیاز است.

آنکه و رای خورشید جایگاهش است / نه چیزی بالا بردش، نه چیزی پایین آوردش
چون چیزی گسترش یافت، قائم به خود می گردد / و در این صورت صفاتی که برای پرتو خورشید گفته اند همه باطل می گردد».
حلیّ الدهر العاطل فیمن أدرکتہ من الأفاضل، مخطوط. حاج شیخ علی کاشف الغطاء در الحصون المنیعة از آن نقل می کند. مخطوط.
۷. الأناہر چاپ سنگی، ص ۲۲.
۸. نسب نامه الفت، نسخه خطی.

شب پنجشنبه تا عصر جمعه را محض ملاقات این درویش به نجف آباد می‌رفته، انس و الفت این دو نفر با همدیگر؛ یعنی، طرز ارادت‌کیشی يك نفر مجتهد زمان نسبت به يك درویش بی‌سواد، هنوز بر زبان‌ها به غرابت یاد می‌شود؛ بلکه از قرار مذکور، حاج سید محمدباقر رشتی نیز در خفیه از جمله ارادت‌کیشان این درویش بوده با اجازه او در امور عامه تصرفات می‌نموده است»^۹.

وی همچنین گوید: «درضمن حال شیخ محمدتقی اشاره نمودم که مشارالیه اظهار عقیدت به درویش کافی نجف‌آبادی می‌کرده، فی الجمله به مراتب سیر و سلوک علاقه‌مند بوده است؛ چنانچه بعضی از کتاب‌های شیخ عطار را به خط خود نوشته. مع ذلك نظر به اینکه درویش مرقوم را جز يك نفر عابد گوشه‌نشین نیافته‌ایم، میدان او را اهل طریقت نمی‌توان شمرد. بلی، تصدیق می‌کنم که بعد از شیخ محمدتقی، اولادش اغلب میل به سیر و سلوک می‌نموده به صورت‌های مختلف درویش‌دوستی و عرفان‌پسندی را از پدر بزرگ خود به میراث برده‌اند؛ مثلاً پدر من با وجود اینکه در حفظ حدود شریعت مبالغه و با جمیع طوایف غیر متشرّعه عداوت داشت، هرگز با هیچ‌یک از طریقه‌های متصوّفه معارضه نکرد، بلکه يك قسم انعطاف قلبی نسبت به عموم درویش‌ها از او دیده می‌شد و من مثنوی خواندن را از او یاد گرفتم. همچنین مسلک زاهدانه و دقایق افکار عارفانه عموم، شیخ محمدحسین، مکشوف می‌دارد که مشارالیه علاوه بر طریقه متشرّعه، به مراتبی از سیر و سلوک طریقت متشبّث بوده، لکن با وصف همه این مراتب، نه پدر و عموی خود را عارف و متصوّف می‌دانم و نه احدی از خانواده خویش را مربوط به غیر عوالم شریعت‌پرستی می‌شمارم»^{۱۰}.

لازم به تذکر است ارادت شیخ محمدتقی به سید حسن معروف به شاه کافی - که امروز فرزندان‌ش با نام خانوادگی کافی موسوی معروفند - و از عوام به حساب می‌آمده و عابد و زاهد بوده و سرسپرده هیچ‌یک از سلسله‌های تصوّف به حساب نمی‌آمده است و اصالتاً از اهالی چهارمحال بختیاری بوده و به نجف‌آباد مهاجرت و در آنجا سکونت کرده است، مورد انکار برخی از تراجم‌نگاران مانند علامه سید مصلح‌الدین مهدوی^{۱۱} و شیخنا العلامة سید محمدعلی روضاتی^{۱۲} و پدرم آیه‌الله حاج شیخ هادی نجفی دام‌ظله واقع شده است.

۹. رساله‌خانندان من، مطبوع در مجموعه آثار الفت، ص ۷۱.

۱۰. رساله‌خانندان من مطبوع در مجموعه آثار الفت، ص ۹۹.

۱۱. تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، ج ۱، ص ۱۴۹

۱۲. تعلیقات مکارم الآثار، ج ۴، ص ۱۳۲۹.

اما فرزندش آية الله العظمى حاج شيخ محمدباقر (۱۲۳۵-۱۳۰۱ق)

نواده اش آية الله العظمى علامه ابوالمجد شيخ محمد رضا نجفی اصفهانی در مورد تهجد و عبادت جدش حاج شيخ محمدباقر چنین می نویسد: «فلم يفتر أنا من الذكر، ما لم يكن مشغولاً بدرس أو أكل أو ملاقات الزائرين أو للقضاء بين المتخاصمين. وكان يقوم في الثلث الأخير من الليل لأداء النوافل، ويقرأ دعاء أبي حمزة الثمالي المعروف في قنوت الوتر، مضافاً إلى موظفاته من الأوراد والأدعية. وكان يقعد بعد صلاة الصبح مقدار ساعة وأزيد، يقرأ القرآن ويعقب. وكانت أوقاته مرتبة على الطاعات والعبادات وقضاء حوائج الناس. إلى غير ذلك من مكارم الأخلاق ومحاسن الصفات التي تركت ذكرها خوفاً من الإطالة والملافة وظنّ المبالغة، وإلا ما تركت ذكره أكثر مما ذكرت.

وأمّا تقواه؛ فقد سمعت باذني من لسان سيدنا واستادنا حجة الإسلام خالي السيد اسماعيل الصدر في إحدى ليالي القدر من شهر رمضان في النجف الأشرف وجرى ذكر الشيخ؛ فقال: والله لو كانت الدنيا تملأ ذهباً له ويتوقف على أن يفعل مكروهاً لما يفعل. فانظر إلى هذه الشهادة من هذا السيد الجليل بطريق الجزم في تلك الليلة الشريفة!«^{۱۳}.

شاگردش شيخ على كاشف الغطاء صاحب الحصون المنيعه در اين مورد می نویسد: «وكان رقيق الدمعة، كثير البكاء من خشية الله، وكنت أحضر عنده أغلب الليالي مع أولاده، فيقرأ له العلامة الشيخ محمدحسين أو الحقيير مواعظ وخطب «نهج البلاغة» وهو يبكي بكاء التكلّي من استماعها، ويستحقر جميع أعماله وطاعاته في

۱۳. «جز آن زمان که مشغول به درس یا اکل یا ملاقات با بازدیدکنندگان یا قضاوت میان متخاصمان بود، دیگر یک لحظه هم از یاد خدا غافل نبود. در یک سوم آخر شب برای انجام مستحبات پیاپی می خاست. دعای معروف ابو حمزه ثمالی را در قنوت نماز وترش می خواند، علاوه بر آنکه دیگر اذکار و ادعیه را نیز بجا می آورد. پس از نماز صبح یک ساعت و بلکه بیشتر می نشست و قرآن و تعقیبات می خواند. اوقات او به طاعات و عبادات و برآوردن نیازهای مردم می گذشت. وی اخلاقیات و صفات والای دیگری هم داشت که به جهت خوف از اطاله کلام و ملالت خوانندگان و گمان به اینکه مبالغه است از گفتن آنها صرف نظر می کنم؛ و گرنه آنچه نگفتم بیش از آن چیزی است که گفتم. اما تقوای او، با همین گوش هایم از زبان سرور و استادمان دایمی ام حجة الاسلام [آية الله] سيد اسماعيل صدر در یکی از شب های قدر ماه رمضان، در نجف اشرف شنیدم که سخن از شيخ رفت و ایشان گفت: به خدا قسم! اگر دنیا را برایش پر از طلا می گرفتند و دادن آن را به او متوقف بر این می کردند که فعلی مکروه انجام دهد، انجام نمی داد. به این شهادت که از جانب سیدی جلیل به طریقی قاطع در آن شب شریف صادر شد بنگرید!» حلی الدهر العاطل فیمن أدرکتہ من الأفاضل، مخطوط.

شاگرد دیگرش آیه الله حاج شیخ محمدحسین نائینی بزرگ مدرس حوزه علمیه نجف در مورد استادش می نویسد: «وكان تهجده ومناجاته بالأسحار وكثرة بكائه فيها يغلب القلوب الغواسي يُزيل الجبال الرواسي»^{۱۵}. و از همو نقل شده که شیخ محمدباقر ماه رمضان دو سه ساعت مانده به اذان صبح به بیرونی منزلش می آمده و مشغول تهجد و خواندن دعای ابوحمزه ثمالی می شد»^{۱۶}.

حکایت آخرین زیارت کاظمین حاج شیخ محمدباقر را از زبان سید حسن صدر کاظمینی بشنوید: «أقول: و كنت حينئذ في بلد الكاظمين، وتشرّفت بخدمة الشيخ، وكان الخُبرُ أعظم من الخبر. رأيتُه أول الليل في الحضرة الشريفة، وكانت ليلة الجمعة، قد شبك أصابعه بالضريح المقدّس حتى لا يسقط من شدّة بكائه وارتعاد فرائصه، وهو يزور بزيارة الجامعة الكبيرة عن ظهر قلبه، فوقفت أنظر إليه متعجباً من حضور قلبه، وكيفية أدبه وخشوعه. ورأيتُه في آخر هذه الليلة، كان قد جاء قبل فتح الحرم الشريف، فلما فُتح كان أول من دخل، وإذا هو كما رأيتُه في أول الليل، ولم يزل كذلك حتى قرب الفجر، خرج فوقف على دكة الكشوان، وأذن بأعلى صوته كما يؤدّن المؤدّن، ورجع إلى الحرم، وبقي إلى طلوع الشمس، فخرج وركب التخت وسافر إلى كربلاء، لم يبق إلا ليلة واحدة مع أني سمعت منه أنه قال: لي أربعون سنة مفارق العراق»^{۱۷}.

۱۴. «دیدگانش به سرعت از اشک پر می شد و از ترس خدا بسیار می گریست. من بیشتر شبها نزد او و فرزندانش بودم. علامه شیخ محمدحسین یا این حقیر، مواعظ و خطب نهج البلاغه را می خواندیم و وی چنان مادر فرزندمرده از شنیدن آنها می گریست. وی همه کارها و عباداتش را در قیاس با آنها ناچیز می شمرد». الحصون المنيعه، مخطوط.

۱۵. «تهجد و مناجات او در سحرگاهان و کثرت گریه اش در آن زمان دل های سخت را نرم می کرد و کوه های استوار را از جا می کند». شرح حال خودنوشت مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ محمدحسین نائینی رحمته الله.

۱۶. مقدمه شرح هدایة المسترشدين، ص ۵۳.

۱۷. «می گویم: در آن زمان در شهر کاظمین بودم و به خدمت شیخ مشرف. آنچه دیدم با آنچه شنیده بودم بسی تفاوت داشت. او را در یک شب جمعه در حرم شریف در آغاز شب دیدم که انگشتانش را به ضریح مقدس گره زده بود تا از شدت گریه و لرزش اعضا و جوارحش بر زمین نیفتد. او مشغول قرائت زیارت جامعه کبیره از حفظ بود. من ایستادم و متعجب از حضور قلبش و کیفیت ادب و خشوعش بدو می نگریستم. در آخر همان شب دیدمش که پیش از بازکردن در حرم شریف آمده بود. وقتی در باز شد، نخستین کسی بود که داخل شد و باز هم او را به حالتی دیدم که اول شب دیده بودم. وی تا نزدیک سپیده دم بر آن حالت بود. آنگاه بیرون آمد و در جایگاه کشوان ایستاد و چنان که مؤذنان اذان می گویند اذانی بلند گفت و به حرم بازگشت و در آنجا تا

نواده اش آیه الله العظمی حاج شیخ محمدتقی معروف به آقانجفی اصفهانی (۱۳۳۲-۱۲۶۲ق)

وی در آغاز کتابش اشارات ایمانیه گوید: «وبعد، فيقول العبد المفتاق الأخفض على الإطلاق، المفتقر إلى رحمة ربّه الغنيّ، محمدتقيّ بن محمدباقر بن محمدتقيّ النجفيّ الإصفهانيّ عاملهم الله بلطفه الخفيّ: إنّ هذه إشارات مكنونة وكلمات مخزونة وحقائق معنويّة في كفيّة مرتبة السلوك والعرفان، والسلوك في مسالك تكميل الإيقان، وطريق الطريقة في كسب الحقيقة، والنّهوج إلى مناهج الرّياضة الحقّة الشرعيّة.

اعلموا إخواني - هداكم الله كما هداي - أي ما اهتديت إلّا بنور الثقلين، وما تمسكت إلّا بحبل العترة الطاهرة عليه السلام، و ما لذت إلّا بهم، فإنّ الحقّ منهم وعنهم وبهم ومعهم ولهم، وهم أهله ومعدنه. هم الصّراط المستقيم والمنهاج القويم؛ وجميع ما صنّفته في كتيبي العتيقة والجديدة فهي بأسرها مستفادة من الكتاب والسنة ۱۸. نه صوفيم نه متصوّف، نه حكيم نه متكلم، نه فلسفيم نه متفلسف، بلکه مطيع ثقلين و مترجم قرآن و احاديث صحيحه هستم.

من آنچه خوانده ام همه از یاد من برفت الّا حديث دوست که تکرار می کنم ۱۹

و آنچه از حقایق علم حکمت و کلام در علم معقول تصنیف کرده ام همه مطالب و حقایق آنها را از قرآن و احادیث معتبره استنباط نموده ام. چون حکمت اهل بیت عصمت عليهم السلام بر حقایق قلوب اهل ایمان طالع شد حکمت یونان و آشباهم به کلی از میان رفت و احدی رجوع به آن کتب ننمود، چنان که چون شمس طلوع

طلوع خورشید باقی ماند. سپس خارج شد و به کربلا مسافرت کرد. وی در آنجا تنها یک شب ماند، با آنکه شنیدم می گفت: چهل سال است از عراق دورم». تکملة أمل الأمل، ج ۵، ص ۲۳۵.

۱۸. «و اما بعد، بنده نیازمند و حقیرترین علی الاطلاق، حاجت مند به رحمت پروردگار بی نیازش محمدتقی بن محمدباقر بن محمدتقی نجفی اصفهانی - که خدا با آنان به لطف خفیش رفتار کند - می گوید: اینها اشاراتی است پنهان و کلماتی است نهان و حقایقی است معنوی در مراتب سلوک و عرفان و پیمودن راه های تکمیل یقین و طریقتی است برای کسب حقیقت و سلوک در راه های ریاضت حقیقی شرعی. برادرانم - که خدا چنان که مرا هدایت کرد شما را نیز هدایت نماید - بدانید که من جز به نور ثقلین هدایت نیافتم و جز به ريسان عترت طاهره چنگ نزد من. من تنها بدانان پناه بردم؛ چرا که حق از جانب آنان و درباره آنان است و به واسطه آنها و همراه آنان و برای آنهاست. آنان اهل حق و معدن آنند. آنانند که صراط مستقیم و منهاج قويم اند؛ و تمام آنچه در کتاب های قدیم و جدیدم نوشته ام همگی برگرفته از کتاب و سنت است».

۱۹. دیوان غزلیات سعدی، ج ۲، ص ۶۲۱؛ بدین عبارت:

آنها که خوانده ام همه از یاد من برفت الّا حديث دوست که تکرار می کنم

نمايد، آنچه چراغ است از میان می رود و فایده ای نخواهد داشت» ۲۰.

و در همان کتاب گوید: «يقول مؤلف هذا الكتاب: بينما كنت في أيام الرياضة الشرعية متفكراً في حقائق الأسمايية وفي علم الفضائل متوسلاً بهم ﷺ إلى الله، إذ أخذني الضعف في حالي ووجه التوجه والانقطاع إلى عظمة الله سبحانه، حتى عرضت لي حالة الاحتضار، وكأني عاينت ملك الموت مأموراً لقبض روعي، فسمح لي مولاي روعي له الفداء في عالم المعانية، فأمره بالانصراف عني من الله مقارنة تلك الحال بالتصدقات التي تصدقوا فيها عني، وصلة الأرحام ونحو ذلك من الأمور الموجبة للبداء - حسبها وردت بذلك الأحاديث المعتبرة - ؛ ثم توجه إلي بنظر العناية، وكنت مستغيثاً بعنائه، متحبلاً بكلي إليه، متوسلاً بناحية قدسه؛ فتذاكرت معه بغير هذا اللسان، بل إنهما كان بالعيان على نحو الإشراق، فألهمت ببعض أسرار التوحيد ونبذة من الفضائل، فعاينت عالم البرزخ وما فيها من النور والظلمة والثواب والعقاب والروض والثيران، فعرضني من ذلك دهشه عظيمة يكون موتى منها. فألهمت بالنظر إلى مولاي بالعين القلبية وطريق المعانية؛ فاستغثت به صلوات الله عليه، فإذا هو بحقيقته ناظراً إلي بنظر الرحمه الكريمة، إذ لا يجيب لديه الآملون ولا يعزب عن فناءه وساحة قدسه المستغيثون؛ ثم عاينتهم ﷺ وهم بنا لا بعين في النشأة البرزخية. حتى وصل السير الروحاني المعنوي إلى وادي السلام، فرأيت جمعاً من الأولياء والعلماء الصالحين من أسلافي وبعض إخواني، وهم فيها ممهّدون راجون خائفون، وكأثم من المبتهلين علي وجه لا أعرف بمكانهم ولا أقدر على وصفهم، وهم مستغيثون إلى مولاي ومولي الكونين صلوات الله عليه مستشفعين به إلى الله، ويدعون للشيعه مبتهلاً خاضعاً خاشعاً، وكنت حينئذ في عالم المحو، كالطمس في أحوالهم غير قادر على النطق، وكان بعضهم ينظرون إلي بنظر الرأفة والمعرفة غير مستنكرة؛ وقد أنسيت بذلك إنساءً غريباً، وأنسيت من الدنيا وما فيها شائقاً للحقوق بهم وعدم الإنصراف عنهم، وكأثم يكلموني وما عرفت من كلامهم شيئاً؛

ثم عرض لي حجاب منعني عن لقائهم، ورأيت نفسي كأني في العالم الأوّل، وعاينت مولاي روعي لساحة قدسه الفداء، فنظر إلي بنظر المغفرة والعفو وسامحي؛ ثم اهتمت ببعض العلوم المتعلقة بالفضائل التي كانت بمنزلة الحياة المعنوية الروحانية المشرقة الخارجة عن عنوان اللفظ. وإن شئت قلت: إنه بمنزلة الشهود العرفاني، وكأنه أمرني بالرجوع إلى الدنيا، فرأيت حالي كأني بين النوم واليقظة، وكأني عرضت لي الحياة الجسمانية مرة أخرى. فحمدت الله سبحانه على ذلك من جهة النعمة التي أنعم بها عليّ، وهو كمال الإيمان وصدق اليقين؛

ثم كنت مستوحشاً حزيناً مكروباً من الحرمان عن لقاءهم وعن إدراك فيوضاتهم، خصوصاً من جهة حلاوة الإيانه؛

ثم صرفت مشغولاً بذكر الرحمن في هذه سبعة أيام غير مشاغل بشيء من الامور غالباً إلا بمقدار الضرورة؛

ثم الليلة السابعة اشتغلت بالله والتوسل بمولاي ارواح العالمين بساحة قدسه الفداء، حتى حصلت لي حالة الانقطاع إلى الله بالكليّة، فرأيت نفسي الناطقة واقعةً في محضر مولاي صلوات الله عليه وجسدي مطروحةً على التراب التي كنت ساجداً عليه، وقد كنت في تلك الحالة مشغولاً بكلمة «لا إله إلا الله»، فصدعت عني الأرض بمقدار طول قامه، فسمعت الجدار والتراب والحصاة وسائر ما قُربت إليه من الأشياء مشغولاً بتلك الكلمة الطيبة؛ ثم اطلعت على نبذة من علوم المنيا وبعض من أسرار الولاية المتعلقة بأهل البيت عليهم السلام.

وكان بعض الحاضرين من المرتاضين يظنون أنّي منقطع الحياة، والطبيب الذي وردني هذا المكان زعم أنّها السكّنة التي لا بدّ من التأمل حتى في أمر الغسل والدفن حتى يستكشف الحال، وبقيت في هذا الحالة إلى تسع ساعات مشغولاً بذكر الكلمة الطيبة، فرجعت نفسي الناطقة التي هي الروح الإنسانيّة إلى بدني. وكان هذا بين الفجرين، وقد كنت في غاية الضعف. وقد اطلعت في تلك الحالة على نبذة من الرموز والعلوم، ولم أجد رخصة إظهارها. فقمّت حامداً ذاكراً مسلماً مشغولاً بنافلة الفجر حتى تبين لي عمودا الصبح، فصلّيت خاضعاً خاشعاً مُنيباً مستكيناً» ٢١.

٢١. «مؤلف اين كتاب گوید: در آن زمان که مشغول به ریاضت شرعی بودم و در حقایق اسمائیه و فضائل تفکر می کردم و با توسل به ذوات مقدسه معصومین، به خدا تقرب می جستیم، به ناگاه مرا ضعفی درگرفت و توجه و انقطاعی به عظمت خدای سبحان پدید آمد؛ آن چنان که حالت احتضار بر من عارض شد و گویا ملک الموت را می دیدم که مأمور قبض روح من شده است. مولای من [امام زمان] - که جانم فدای او باد - در عالم معانی به نزد آمد و به او دستور داد از من منصرف شود. این حالت به خاطر صدقاتی بود که از جانب من داده بودند و نیز به سبب صله رحمها و اموری مانند آنها بود که سبب بداء می گردد - بنا بر آنچه در احادیث معتبر آمده است - . سپس به چشم عنایت نظری به جانب من کرد. من عنایت او را خواسته، با تمام وجود به رشته [ولای] او چنگ زده و به جناب مقدسش توسل یافته بودم. بدین سان، با زبانی جز این زبان به گفتگو با ایشان پرداختم، بلکه گفتگویم بالعیان به صورت اشراقی بود. در نتیجه پاره‌ای اسرار توحید و برخی از فضائل به من الهام شد. آنگاه عالم برزخ و نور و ظلمت و ثواب و عقاب و بهشت و آتش را دیدم. از این امر وحشتی عظیم بر من عارض شد که نزدیک بود از شدت آن بمیرم. به من الهام شد که با چشم دل و طریق معانی به مولایم نگاهی کنم. از این رو بدو - که دروهای خدا بر او باد - استغاثه بردم. به ناگاه او با همان حقیقت خویش، در حالی که با نظر رحمت کریانه‌اش بر من می‌نگریست، برابرم هویدا گشت؛ چرا که

همو در آغاز کتاب الإفاضات و منبع السعادات چنین می نویسد: «بدان ای سالک راه حقیقت، و ای ناهج مناهج دین و ملت شریعت! که مرشد حقیقی، انبیاء و اوصیاء می باشند و محمد و آل محمد علیهم السلام در جمیع عوالم امکانیه از جانب حق سبحانه و تعالی هادی و رهنما بوده اند، و علمای عاملین و فقهای راشدین و روات

آرزومندان در درگاهش ناامید نشوند و استغاثه کنندگان به بارگاه و آستانه قدسش از نظر پنهان نمانند. سپس من ذوات مقدسه ائمه را در نشأه برزخیه دیدم، اما نه با چشم ظاهری. سیر روحانی و معنوی من ادامه یافت تا به وادی السلام رسیدم. در آنجا جمعی از اولیاء و علمای صالح از نیاکان و برخی برادران دینی ام را دیدم. آنان آماده و امیدوار و در عین حال ترسان بودند. گویا در حال دعا بودند. حالتشان چنان بود که نه از جایگاهشان آگاهم و نه می توانم توصیفشان کنم. آنها به مولای من و مولای دو جهان - که درودهای خدا بر او باد - استغاثه می کردند و او را به آستان الهی شفیع می گرداندند و با خضوع و خشوع برای شیعیان دعا می کردند. در آن لحظه در عالم محو بودم و هیچ قادر به تکلم نبودم. برخی از آنان مهربانانه و به صورتی که گویا مرا می شناختند به من می نگرستند. من عجیب دچار فراموشی شدم و دنیا و مافیها را به کل از یاد بردم و سخت مشتاق لحوق به آنان و بازنگشتن از محضرشان شدم. انگار آنان با من سخن می گفتند، اما من چیزی از سخنانشان نمی فهمیدم. سپس حجابی بر من عارض شد که مانع از دیدار آنان شد و خودم را چنان دیدم که گویا در عالم نخستین هستم. مولایم را - که جانم فدای ساحت قدسیش باد - دیدم. او نگاه آمرزش و عفو به من کرد و مرا بخشید. سپس پاره ای علوم مربوط به فضائل که به منزله حیات معنوی روحانی نورانی است و خارج از حد بیان، به من الهام شد. بهتر است بگویم به منزله شهود عرفانی بود. گویا به من امر شد که به دنیا بازگردم. آن زمان حالت مابین خواب و بیداری بود. انگار بار دیگر حیات جسمانی بر من عارض شد. خدای سبحان را به خاطر نعمتی که به من داد حمد گفتم؛ حالتی که کمال ایمن و یقین صادق بود. سپس به سبب محرومیت از دیدار آنان و درک فیوضاتشان خصوصاً از جهت از دست دادن شیرینی ایمان، وحشتزده و اندوهگین و غمناک شدم. آنگاه در این حالت، به مدت هفت روز مشغول یادکرد خدای رحمان شدم و جز به قدر ضرورت، به کار دیگری مشغول نشدم. در شب هفتم به خدا دل سپرده بودم و به مولایم - که جان جهانیان فدای ساحت مقدس او باد - متوسل بودم که حالت انقطاعی کلی از ماسوی الله به من دست داد. نفس ناطقه ام را دیدم که در محضر مولایم - درودهای خدا بر او باد - است و بدنم بر روی خاکی که بر آن سجده می کردم افتاده است. در آن حالت مشغول ذکر «لا إله إلا الله» بودم که زمین به اندازه طول قامت یک شخص شکافته شد. شنیدم دیوار و خاک و ریگ و هر شیئی که نزدیکش بودم مشغول گفتن آن ذکر طیب بودند. آن زمان بر پاره ای علوم خفیه و برخی اسرار ولایت مربوط به اهل بیت آگاه شدم. برخی از مرتاضان که حاضر بودند گمان بردند من جان داده ام و پزشکی هم که در آنجا به نزد آمد پنداشت سگته ای عارض گشته و باید در امر غسل و دفن درنگ کرد تا حال معلوم گردد. نُه ساعت در این حالت بودم و مشغول به ذکر کلمه طیب، تا آنکه نفس ناطقه ام، یعنی همان روح انسانی، به بدنم بازگشت. این حالت میان دو فجر [صادق و کاذب] بود و من در نهایت ضعف بودم. در آن حالت از برخی رموز و دانش ها آگاه شدم که اجازه اظهار آنها را ندارم. آنگاه با حمد و ذکر و سلام بلند شدم و مشغول نافله فجر شدم تا سپیده صبحگاه سر زد. آنگاه با خضوع و خشوع و انابت و زاری به نیاز پرداختم. اشارات ایمانی، ص ۳۸۶ -

۳۸۸.

احادیث، از جانب ائمه طاهرين عليهم السلام مبین احکام می‌باشند؛ چنانکه حضرت حجة الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «وَأما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواه حديثنا؛ فإنهم حجتي عليكم وأنا حجة الله» ۲۲.

و امروز مبین احکام و موضح آثار و اسرار علمای حقه هستند و طالب حق باید به آنها رجوع کند. و حقیقت عین شریعت است و طریقت حقه نیز از شریعت است.

و کلمات صوفیه، مرکب از حق و باطل است. عالم بالله که عالم به احکام الله باشد باید تمیز بدهد حق و باطل آنها را از یکدیگر. چه بسیار از نصایح و مطالب که از کلمات عرفا مفهوم می‌شود، که تعلیم و تعلّم آنها در شریعت مطلوب است! و چه بسیار از مطالب آنها که شبیه به حق است و از جاده مستقیمه شریعت خارج است!

و میزان حق و باطل کتاب و سنت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي، ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا» ۲۳.

و آنچه در این کتاب [از] اشعار عطار و شمس تبریزی و ملای رومی و جامی و سنایی و صاحب گلشن راز و غیر آنها نقل می‌کنم، از قبیل انظر إلى ما قال و لا تنظر إلى من قال است، رجوعی به سایر اعتقادات آنها ندارم. آنچه از کلمات آنها که مطابق با کتاب و سنت است بیان می‌کنم، و السلام علی من اتبع الهدی» ۲۴.

آیه الله العظمی حاج شیخ محمدحسین نجفی اصفهانی صاحب تفسیر (۱۲۶۶-۱۳۰۸ق)

شرح مقامات عالیّه معنوی این مرد بزرگ در این مقال نمی‌گنجد؛ از این رو خواننده را به مقدمه ترجمه *مجدالبیان* که چاپ شده است ۲۵ ارجاع می‌دهیم. فقط بیان سید حسن صدر را در مورد ایشان نقل می‌کنیم: «عالم ربّانی صمدانی، و فاضل و حید بلا ثانی، متبحّر فی العلوم کلّها، جامع لکمالات النفس فی العلم والعمل، عالم بالله، و عالم بأحكام الله، جامع بین العلمین، متقدّم فی تحقیق الحقائق، متبحّر فی علم المقالات، واحد فی الحکمة الإلهیة و الرياضیة، محدّث خبیر، فقیه بصیر، أصولی ماهر، متکلم باهر، مفسّر کامل، بحر فی المعارف، شیخ

۲۲. «و اما در رویدادهایی که واقع می‌شود، به راویان احادیثان رجوع کنید که آنان حجت من بر شما و من هم حجت خدایم». الغیبة شیخ طوسی، ص ۲۹۱.

۲۳. «به تحقیق در میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم. تا زمانی که بدانان تمسک جویند، هرگز گمراه نگردید».

۲۴. الإفاضات و منبع السعادات، ص ۲۰، چاپ دوم، از مجموعه کتاب‌های همایش مرجع بیداری اسلامی با تحقیق آقای رحیم قاسمی.

۲۵. *مجدالبیان* در تفسیر قرآن، تألیف: آیه الله العظمی حاج شیخ محمدحسین نجفی اصفهانی، گزینش و ترجمه: سید مهدی حائری قزوینی، در سال ۱۳۹۱ ش توسط مکتبه آیه الله النجفی و دارالتفسیر قم به چاپ رسید.

المجاهدين، وأفضل السالكين، وأكمل الزاهدين، وواحد المكاشفين، لم يكن في زماننا أجمع وأكمل منه.

رأيته زهد في الدنيا حينما أقبلت بكلها عليه، وترك الرئاسة حينما اتفقت الكلمة في بلده عليه، لم تستوسط الأمور من كل الجهات لمثله، ولم تجتمع الأسباب لأحدٍ مثل ما جمعت له، فتركها ولم يحفل بشيء منها، وترك الناس وأخذ في الانزواء عنهم، واشتغل بتكميل نفسه، وانقطع عن كل أحد حتى أهله وولده، وصار لا يأنس إلا بربه، مشغولاً في الليل والنهار في المجاهدة والمراقبة وتكميل المعرفة، ووجه همته بكلّيتها إلى العالم القدسي، وقصر أمنيته على نيل محلّ الروح والأنس حتى فتح الله جلّ جلاله على قلبه باب خزائن رحمته، ونوره بنور الهداية ليشاهد الأسرار الملكوتية، والآثار الجبروتية، ويكشف في باطنه الحقائق الغيبية، والدقائق الفيضية. وهذا مقام لا يقوم به إلا الرجل الفحل، ولا يناله إلا ذو حظّ عظيم. ولم أر في عصري من ناله إلا هذا الشيخ وآخر أو اثنين، قدس الله سرهم (٢٦) ٢٧.

و بيان مرحوم حاج شيخ عباس قمي در مورد صاحب عنوان چنین است: «و جناب شيخ اجل اكمل عالم زاهد، جامع فنون عقليه و نقليه، حاوی فضایل علميه و عمليه، صاحب نفس قدسيه و سمات ملكوتيه و مقامات عليّه، عالم ربّاني و ابوذري ثانی، آقا شيخ محمدحسين اصفهانی والد شيخنا الأجلّ ذو الفضل و الأدب الوارث

٢٦. «عالم ربّاني صمداني و فاضل يگانه يكتا، متبحّر در همه دانشها، جامع کمالات نفس در علم و عمل، عالم الهی، آگاه از احكام الهی، جامع علوم، پیشتاز در تحقیق و نظر، متبحر در علم کلام، یگانه در حکمت الهی و ریاضیات، محدث دانشمند، فقیه بصیرت مدار، اصولی ماهر، متکلم توانا، مفسر کامل، دریای معارف، شیخ مجاهدان، برترین ساکان و کامل ترین زاهدان، یگانه ما بین اهل کشف و شهود که در زمانه مان جامع تر و کامل تر از او نیست.

دیدم آن زمان که دنیا بتامه به او روی آورد از آن کناره گرفت و آن زمان که همگان در شهر سکونتش بر او اتفاق نظر داشتند از ریاست سر باز زد. برای هیچ کس همچون او همه کارها بر وفق مراد نگشت و اسباب امور برای احدی چون او مهیا نشد، اما وی همه را رها کرد و به هیچ چیز از آنها توجه نکرد. او از مردم کناره گرفت و طریق انزوا برگزید و به تکمیل نفس مشغول شد. از همه حتی خانواده و فرزندان منقطع گشت و تنها با پروردگارش الفت گرفت. شب و روز در مجاهده و مراقبه و تکمیل معرفت طی کرد. تمام همّ و غم خود را به سوی عالم قدس متوجه ساخت و آرزویش را به رسیدن به مکان روح و انس منحصر ساخت تا آنکه خداوند عزّ و جلّ باب خزائن رحمتش را بر دلش گشود و او را به نور هدایت منور ساخت تا اسرار ملکوت و آثار جبروت را ببیند و در باطنش حقایق غیبی و دقائق فیضی آشکار گردد. این مقامی است که تنها از آن بزرگ مردان می شود و فقط آنکه دارای بهره ای سترگ است بدان دست می یابد. من در زمانه خودم، جز این شیخ و فردی دیگر یا دو نفر دیگر ندیدم کسی بدین جایگاه برسد. قدس الله سرهم!».

٢٧. تکملة أمل الآمل، ج ٥، ص ٣٦٩ و ٣٧٠.

العلم عن أب فاب، جناب آقا شیخ محمد رضا اصفهانی دام ظلّه...» ۲۸.

و همچنین گوید: «عالم ربّانی و فاضل صمدانی، وحید بلاثانی، جامع کمالات نفسانیه در علم و عمل، شیخ مجاهدین و افضل سالکین. زهد و ورزید در دنیا هنگامی که دنیا اقبال کرد به وی و ترک کرد ریاست را در وقتی که اتفاق کلمه شد بر او، منزوی شد از مردم و مشغول گشت به تکمیل نفس خویش و توجه کرد به عالم قدس، پس گشود حق تعالی بر او خزاین رحمت خود را» ۲۹.

آیه الله العظمی ابوالمجد شیخ محمد رضا نجفی اصفهانی (۱۲۸۷-۱۳۶۲ق)

از ذکر مقامات معنوی وی، فقط به تعریف رساله سیر و سلوک منسوب به سید محمد مهدی بحر العلوم متوفای ۱۲۱۲ق ارجاء می دهیم ۳۰ تا اهتمام ایشان به این امور معلوم گردد.

و همچنین رساله «امجدیه» در حقیقت مهانی خداوند عزّه و جلاله و آداب مهمان و کیفیت نوافل و ادعیه غیر معروفه شهر رمضان المبارک ۳۱ که مرحوم سید حسین فاطمی قمی در کتابش جامع الدرر ۳۲ قسمت عمده ای از آن را در عیناً نقل می کند.

آیه الله حاج شیخ مهدی نجفی اصفهانی (۱۲۹۹-۱۳۹۳ق)

جهت شرح حال و مقامات معنوی وی به شرح خودنوشت ۳۳ او و مقدمه کتابش *أساور من ذهب* در شرح حال حضرت زینب سلام الله علیها ۳۴ و تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر ۳۵ و هدیه نجفیه ۳۶ از

۲۸. الفوائد الرضویة، ج ۱، ص ۳۶۵.

۲۹. همان، ج ۲، ص ۸۲۵.

۳۰. الذریعة، ج ۲۱، ص ۲۴۰.

۳۱. این رساله تاکنون چهار مرتبه به چاپ رسیده است. (أ) چاپ سنگی در سال ۱۳۴۱ق زیر نظر مؤلف و در زمان حیات وی به چاپ رسیده است. (ب) طبع حروفی در قطع جیبی در سال ۱۳۹۳ق توسط فرزندشان آیه الله العظمی حاج شیخ مجدالدین نجفی که رساله به نام او تألیف شده است تجدید طبع گردید. (ج) طبع حروفی در قطع رقعی با مقدمه و تحقیق حفید مؤلف آیه الله حاج شیخ غیاث الدین مهدی مجدالإسلام نجفی در سال ۱۴۰۶ق در تهران توسط انتشارات بعثت به چاپ رسید. (د) طبع جدید حروفی در قطع رقعی با تحقیق، تصحیح و تقدیم استاد معظم آیه الله حاج شیخ هادی نجفی مدظله العالی در سال ۱۳۸۲ش در تهران توسط انتشارات حروفیه به چاپ رسید.

۳۲. گنجینه اخلاق یا جامع الدرر، ص ۳۰۴.

۳۳. إرشاد الأذهان إلى أحكام الايمان، ترجمه همو، صفحه پنجاه و سه.

۳۴. أساور من ذهب در احوال حضرت زینب علیها السلام تألیف همو، مقدمه به قلم آیه الله حاج شیخ هادی نجفی مدظله صفحه پنج.

۳۵. تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، ج ۳، ص ۱۷۰-۱۸۸.

شیخنا علامه سید محمدعلی روضاتی مراجعه فرمایید.

علامه محمدباقر الفت (۱۲۶۲-۱۳۴۳ ش) = (۱۳۰۱-۱۳۸۴ ق)

فرزند آیه الله آقاجنی اصفهانی.

او عارفی کامل بود، گویند دست ارادت به غمام همدانی ۳۷ داده بود، ولی فرزندان این مطلب را نفی می‌کنند. برخی از نوشته‌های الفت به خوبی مراتب معنوی او را روشن می‌کند. مانند رساله کمال مطلوب ۳۸، رساله میهانی یا سخن در خصوص عشق و محبت ۳۹ که اصل آن تألیف افلاطون فیلسوف مشهور یونان است، رساله يك ساعت کنار زاینده رود ۴۰ یا تفسیر دو فرد شعر سعدی:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

رساله رباعیات مولانا جلال‌الدین رومی متخلص به خاموش ۴۱، رساله دانش‌نامه ۴۲، دیوان اشعار

الفت ۴۳.

از مجموعه آثارش نیز کتابی به نام گنج زری بود در این خاکدان ۴۴ منتشر شده و همچنین کتاب مجمع الإجازات و منبع الإفادات، تألیف وی که نسخه خط مؤلف آن مفقود شده بود از روی يك نسخه که پدرم آیه الله حاج شیخ هادی رحمته الله، در نجف اشرف یافتند به چاپ رسید. ۴۵

۳۶. هدیه نجفیه، مطبوع در گروهی از دانشمندان شیعه، ص ۳۹۰، تألیف آیه الله رضا استادی.

۳۷. سید محمد یوسف زاده متخلص به غمام فرزند سید یوسف همدانی که الفت دیوان اشعار وی را در سال ۱۳۴۲ ق در مطبعه گلپهار و فرهنگ اصفهان در ۳۱۲ صفحه به طبع رساند.

۳۸. در صفحه ۳۱۵ مجموعه آثارش به چاپ رسیده است.

۳۹. در صفحه ۳۴۱ مجموعه آثارش به چاپ رسیده است.

۴۰. در صفحه ۱۱۹ مجموعه آثارش به چاپ رسیده است.

۴۱. در صفحه ۳۳۸ مجموعه آثارش به چاپ شده است.

۴۲. در سال ۱۳۴۲ ق نوشته شده و در همان سال برابر با ۱۳۰۲ ش در اصفهان به چاپ رسیده است و مجدداً در سال ۱۳۵۴ ش در اصفهان تجدید طبع شده است.

۴۳. دیوان برای اولین بار در سال ۱۳۴۷ ش توسط کتابفروشی ثقفی و مجدداً در سال ۱۳۷۹ ش توسط انتشارات گلها تجدید چاپ شده است.

۴۴. به اهتمام نتیجه‌اش سرکار خانم لاله الفت در سال ۱۳۸۴ ش توسط انتشارات فرشته اصفهان چاپ شده است.

۴۵. مجمع الإجازات و منبع الإفادات، تألیف شیخ محمدباقر الفت، تحقیق مهدی رضوی، دار التراث، ۱۴۳۷، النجف الأشرف.

شرح این هجران و این خون جگر
این زمان بگذار تا وقت دگر^{۴۶}
در پایان این مقال لازم است از استاد دکتر علی زاهدپور^{رحمته} که در ترجمه متون عربی مقاله معاضد
اینجانب بوده‌اند کمال تشکر و قدردانی را بنمایم.

﴿وَأَخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^{۴۷}

۴۶. مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ۶، بردن پادشاه آن طیب را بر بیمار تا حال او را ببیند.

۴۷. سوره یونس، آیه ۱۰.